



یک عهدنامه بدون نقص بین یک گروهبان و دبیرستانی

۷. هر روز سه ربع ورزش
۸. در هر شرایطی به افراد نیازمند کمک کنیم.
۹. نماز شب ترک نشود.
۱۰. کسی از کار گروه خبردار نشود.
۱۱. هرگز دروغ نگوییم.
۱۲. صداقت کامل نسبت به هم‌نوعان خصوصاً

به عامه مردم
۱۳. اعمال روزانه، شب‌ها حسابرسی شود و از گناهان استغفار کنیم و...

۱۴. به درس‌های دبیرستان خوب برسیم.
۱۵. نسبت به همه حتی حیوانات نیکوکار باشیم.
یک عهدنامه کامل و بدون نقص بین اعضای یک گروه مبارز؛ آن هم نه یک گروه مبارز عادی؛ گروهی که تمامی اعضای آن دانش‌آموزان دبیرستانی بودند! احسنت به این ایمان و نورانیت، و آفرین به این همت و استقامت.

یک جا هنگام بازدید به راوی گفتم: این همه شکنجه‌های عجیب و سخت که اگر من و همه رفقا روی هم جمع شویم نمی‌توانیم یکی از آنها را تحمل کنیم، مثل کشیدن ناخن، قفس بخاری، آپولو و... شما چگونه تحمل می‌کردید، فیلم سینمایی که نیست؟ در جواب گفت: واقعاً تحملش برای من و شما امکان‌پذیر نیست اما در آن لحظه که زیر شکنجه قرار می‌گرفتیم چنان عنایت خدا را حس می‌کردیم که می‌فهمیدم او به ما صبر می‌دهد. وقتی مرا شکنجه می‌کردند تند تند سوره‌های کوچکی را که از حفظ بودم می‌خواندم و همین مرا آرام می‌کرد...

در یکی از بندها، مفاتیحی را درون شیشه قرار داده بودند که بالای آن نوشته شده بود مفاتیح شهید اندرزگو در زمان حبس، مفاتیح روی جوشن کبیر باز بود.

وقتی بازدید تمام شد. همه بچه‌ها بهت‌زده بودند. کسی حرف نمی‌زد. شاید این سکوت تا چند ساعت ادامه داشت. بعد از بازدید به خودم و رفقا یک جمله گفتم: از این همه پاستوریزه و ضعیف و بی‌اراده و بی‌درد بودن خودم و نسل سوم حالم به‌هم می‌خورم! بیخشد!

مثل یک شوک بود. خیلی هم مفید و به‌جا. یکی از دوستان می‌گفت بعد از این بازدید من تا چند روز اصلاً گناه نکردم. مثل یک متقی واقعی. می‌گفت چه جوری جوان‌های هم‌سن من این قدر اراده داشتند که ماه‌ها و سال‌ها انواع شکنجه‌ها و سلول‌های انفرادی را تحمل می‌کردند و بعد من این قدر اراده نداشتم باشم که از دوتا گناه کوچک و بزرگ حذر کنم! مگر من چی از جوان‌های هم‌سن خودم در نسل اول کم دارم؟

بله، درست مثل یک شوک بود. خیلی هم مفید و به‌جا ولی چنان تلخی و سنگینی بر روح‌ها به‌جا گذاشت که اگر صفای زیارت حضرت معصومه علیها السلام و قداست جمکران و آرامش حرم امام خمینی علیه السلام بعد از آن نبود، به این راحتی‌ها جبران نمی‌شد.



می‌کرد، لا اله الا الله‌هایی می‌گفت که سخت می‌شد آنها را بشنوی و تحمل کنی...

بعد از پخش فیلم، راوی، ما را برای دیدن قسمت‌های مختلف زندان همراهی کرد. چیزی که باعث می‌شد توصیفات ایشان ملموس‌تر باشد این بود که او خودش یکی از زندانیان و شکنجه‌شدگان سابق همین مکان بود. اتاق‌های مختلف شکنجه به‌همراه پیکره‌های ساخته شده از شکنجه‌گرهای معروف ساواک، سلول‌های انفرادی که پیکره‌هایی از مبارزان و شهدایی مثل دکتر بهشتی، ربانی شیرازی، دستغیب، مرحوم طالقانی و... را درون آنها قرار داده بودند، دالان‌های طویلی که صدها عکس از زندانیان سیاسی سابق به دیوارهایش زده شده بود، صحنه‌هایی بودند که هم درنده‌خویی و وحشی‌گری ساواک را می‌توانستی ببینی و هم صدای محزون تلاوت‌های قرآن شهید ربانی شیرازی و «واستعینوا بالصبر والصلوة و آنها لکبیره الا علی الخاشعین» را بشنوی.

در یکی از بندها که معلوم بود به‌علت بزرگ‌تر بودن، بند عمومی بوده، اسناد و مدارک و تصاویری از گروه‌های مبارزی مثل هیئت موفقه، فداییان اسلام، ابوذر و... قرار داده بودند. چیزی که بین همه بیش‌تر جلب توجه می‌کرد و باعث می‌شد هیچ‌کس بدون تأمل از کنار آن رد نشود میثاق‌نامه‌ای بود با دست‌خط مسئول گروه ابوذر، با این محتوا:

۱. خواندن نمازهای یومیه در اول وقت
۲. نمازها به جماعت خوانده شود.
۳. هر روز صبح یک ساعت قرآن خوانده شود.
۴. یک ساعت تفکر در هر روز
۵. دو ساعت مطالعه خارجی در روز
۶. هر هفته حتماً یک بار کوهنوردی

سه روز با بچه‌ها رفتیم اردو. هم زیارت بود هم سیاحت. عجب سفری بود. توپ توپ! سیر فی‌الارض یک طرف و سه روز هم‌سفر بودن با رفقای قدیمی هم از طرف دیگه! جای همه آنهایی که نبودند سبز.

شروع سفر بازدیدی بود از تشکیلات کمیته مشترک ضد خرابکاری ساواک و شهربانی یا به تعبیری همان موزه عبرت؛ یک شوک ۱۰۰۰ ولتی در اول سفر به همه! تکان دهنده! زلزله! واقعاً! قارعه! اصلاً هرچی بگم کمه! شنیدن کی بود مانند دیدن.

کمیته ضد خرابکاری یعنی آخر دنیا برای همه مخالفان رژیم ملعون پهلوی. یک جهنم واقعی که فقط قرار گرفتن در اون و دیدن و شنیدن جنایاتی که اون‌جا اتفاق افتاده مو را به تن آدم سیخ می‌کنه. به‌واسطه خاطراتی که بزرگ‌ترهامون از ساواک تعریف می‌کردند یک چیزهایی شنیده بودیم. با خواندن چندتا کتاب هم بیش‌تر به صحنه‌های تاریخی این جنایات نزدیک شده بودم اما فکر نمی‌کردم این قدر تکان‌دهنده باشه.

هنگام بازدید چندبار بغض‌مرو با فشار قورت دادم. خیلی زشت بود جلوی این همه آدم بزنم زیر گریه. چندبار هم از بچه‌ها فاصله گرفتم و خواستم توی اون سلول‌های انفرادی بشینم و زار زار... اما نتونستم.

شروع بازدید پخش فیلمی ده دقیقه‌ای بود که صحنه‌های بازدید و ذکر خاطره بعضی از انقلابی‌ها را از این شکنجه‌خانه به تصویر کشیده بود. یک درام حقیقی به تمام معنا! وقتی راوی از کنار عکس منوچهری و آرش - شکنجه‌گرهای معروف ساواک - می‌گذشت یا هنگامی که از کنار در سلول‌های انفرادی عبور